



دکتر احمد مهدوی دامغانی

رییس پیشین کانون سردفتران و دفتریاران

# حافظ

## بایادداشت‌ها و حواشی

### دکتر قاسم غنی



ادیب و فاضل و بسیار هوشمند و دقیق است) با آقایان... و ... و دکتر... و دکتر... و دکتر... صحبت و مشورت کرده‌ایم، آقایان... و ... (که اینک هر دو ان شاء الله در بهشت جاودان و به رحمت و مغفرت حق تعالی متعم‌اند)، هر کدام فرموده‌اند این را به ما بدهید و ما آن را با نظر خودتان، ترتیب کار چاپش را می‌دهیم.

آقایان دکتر... و دکتر... (که خدش رحمت فرماید) و دکتر... هر یک جداگانه از ما مطالبه‌ی دستمزد معتنی بهی می‌کنند تا این را بازنویسی کنند و به چاپ برسانند و هم آن دو بزرگوار اولی و هم این سه دکتر دانشگاهی می‌گویند که چون خط مرحوم دکتر غنی در بعضی قسمت‌ها خواندنش برای مردم عادی و یا باسواد متوسط هم مشکل است و بعدها برای بعضی کلمات عربی یا فرانسوی ترجمه و توضیحی لازم است که باید اضافه شود، این است که این کار بایستی توسط اشخاص باصلاحیتی (که به استنباط دکتر سیروس، مقصود آن آقایان، شخص خودشان بوده است) انجام شود. حالا با دانستن این مقدمات نظر تو چیست؟

من پرسیدم: آیا این کتاب در تصرف و یا مورد مراجعه‌ی مرحوم علامه قزوینی قدس سره بوده است یا خیر؟

دکتر سیروس گفت: نمی‌دانم، ولی بعید می‌دانم مرحوم قزوینی این را ملاحظه نفرموده باشد.

این سؤال را از آن روی کردم که با خود گفتم: نکنند آن یادداشت‌ها و حواشی موعودی که مرحوم علامه قزوینی برای حافظ ذکر فرموده است، متضمن این یادداشت‌ها هم باشد؟

از دکتر سیروس غنی پرسیدم: آیا غیر از شما و آقای دکتر توکلی، کسی دیگر می‌داند یا خواهد دانست که در این باره با من صحبت خواهید کرد یا صحبت کرده‌اید؟

گفتند: ابتدا. (یا به قول جناب دکتر شفیعی در آن مقاله‌ی بسیار شیوا و شیرین‌شان در مجله‌ی بهارستان، به قول آن مرد ابداء، ابداء).

گفتم: اگر من آن چه را که به مصلحت می‌دانم بگویم، به کسی ابراز نخواهید کرد؟

گفتند: مگر نه این است که درس اول و وظیفه‌ی اصلی شما سردفتران و ما و کلا، رازداری‌ست؟

گفتم: به هر حال خواستم که این اظهارنظر من فقط پیش خود شما بماند و اگر... اگر آن را به مرحله‌ی عمل گذارید، تنها عامل آن کار از آن خبردار شود و لاغیر.

□ دوست گرامی و بسیار فاضل من بنده، آقای دکتر مهران توکلی، که از افاضل وکلای دادگستری‌ست، در سال‌های اواخر دهه‌ی چهل تا مقارن انقلاب، در دفتر وکالت و مشاوره‌ی حقوقی‌شان، با آقای دکتر سیروس غنی همکاری می‌کرد و آن دفتر به نام آن دو شهرت داشت و هر دوی این وکیلان مبرز و مشهور، بعضی اوقات به دفتر من بنده مراجعه‌ی داشتند (صداقت و رفاقت من بنده با آقای دکتر مهران توکلی سابقه‌ی نسبتاً دراز داشت، ولی با آقای دکتر سیروس غنی در همان سال‌های دهه‌ی پنجاه و در اوقاتی که مراجعه‌ی به دفترم داشت، آشنا شدم).

روزی نزدیک غروب، آقای دکتر توکلی به من تلفن کرد و گفت: در یک مطلب غیرحقوقی و قضایی و ثبتی، به نظر و عقیده‌ی تو نیازمندیم.

گفتم: یعنی هم شما و هم دکتر غنی؟

گفت: در حقیقت کار مربوط به سیروس است، ولی با این که مسأله فوریت نسبی دارد، ما نمی‌توانیم هم‌اینک پیش تو بیاییم؛ می‌شود تقاضا کنم که سر راه قبل از این که به خانه‌ات برسی، یک‌ساعتی به دفتر ما بیایی و یک چایی و قهوه‌ی بخوریم و مسأله را مطرح کنیم؟

گفتم: عیبی ندارد، ولی این چه مسأله‌ی است که نه حقوقی و نه قضایی و نه ثبتی‌ست، ولی بنده باید در آن اظهارنظر کنم...؟

گفت: اجمالاً مسأله‌ی ادبی و درباره‌ی چاپ کتابی‌ست.

قرار شد مثلاً ساعت شش بعدازظهر من به دفتر آن‌ها در خیابان ویلای شمالی (؟)، ایرانشهر شمالی (؟) نمی‌دانم یکی از همان خیابان‌های شمالی عمود بر خیابان تخت‌جمشید؛ بروم. و رفتم و به محض ورود و خوش و بش، هر سه نفری به اتاق دیگری رفتیم که در روی میزی کتابی و چند نامه بود. دکتر سیروس کتاب را به من داد و گفت: اول این را ملاحظه فرمایید. و من دیدم عجب! این حافظی‌ست که مرحوم دکتر غنی به آن مراجعه داشته که در لابه‌لای صفحات چاپی آن اوراق سپیدی چسبانده شده و مرحوم دکتر غنی افاضات و اضافات مناسب را بر آن اوراق نوشته است.

با دیدن آن کتاب، حالتی از مسرتی آمیخته به تأسف بر من مستولی شد که تا چند دقیقه حقیقتاً نمی‌توانستم سخن بگویم.

دکتر سیروس پرسید: برای انتشار این کتاب چه نظری داری؟ و اضافه کرد: (یعنی خودش و دکتر توکلی و خدا حفظش کند که علاوه بر تبخّر و احاطه به مسایل حقوقی مدنی و کیفری، مردی



عمل و تعهد شود، اگر خودش تمامی هزینه را از تصویر و چاپ و تجلید به عهده نگردد و از شما مطالبه‌ی وجهی یا شرکتی در انجام این کار کند، آن وجه به‌مراتب کم‌تر از وجهی‌ست که آقایان دکتران به شما پیشنهاد کرده‌اند و شما از من بشنوید و این حافظ را به همین صورت که هست چاپ کنید که بهترین صورت هم همین است و این کتاب پس از آن که به طریقی که گفتم چاپ شود، از بهترین کارهای مرحوم آقای دکتر قاسم غنی خواهد بود. استقبالی زایدالوصف که دکتر سیروس غنی و دکتر مهران توکلی از این پیشنهاد من کردند، خیلی خوشایند و نویددهنده بود که ان‌شاءالله نظر مرا پذیرفته‌اند و به‌زودی این اثر نفیس به همین صورتی که هست و بدون اظهارنظرها و تصرفات دیگران منتشر خواهد شد. این مذاکرات در اوایل زمستان سال ۱۳۵۵ شمسی بود.

مدتی بعد آقایان غنی و توکلی برای مشاوره‌ی نزد من آمدند و اولین سخن‌شان این بود که: نظر شما عملی شده و قریباً آقای اکبر زوآر کتاب را به همان صورت منتشر خواهد ساخت.

من بسیار خوشحال شدم و آفرین گفتم. چند ماهی از این مذاکره بیش‌تر نگذشت که روزی آقای دکتر سیروس غنی به دفتر آمد و «حافظ، با یادداشت‌ها و حواشی دکتر قاسم غنی» را به من هدیه فرمود و من از این که آن یادداشت‌ها عیناً مَصُور شد و در دسترس اهل ادب قرار گرفت، خداوند متعال را شکر کردم و از دکتر سیروس غنی که نظر مرا پذیرفته بود و به گفته‌ی خودش اولین نسخه‌ی چاپی را برای من آورده بود، ممنون گشتم. خدای بزرگ دکتر سیروس غنی و دکتر مهران توکلی را به سلامت بدارد. ■



صفحه‌ی اول یادداشت‌های دکتر قاسم غنی در حواشی دیوان حافظ

احمد مهدوی دامغانی، کمبریج - امریکا  
دوم اردیبهشت ۱۳۸۲، برابر اربعین حضرت مولی‌الموالی آبی  
عبدالله الحسین صلوات‌الله و سلامه علیه ■

### جناب دکتر احمد صدر حاج سیدجوادی

با اندوه فراوان، درگذشت برادر مکرم آن جناب، مرحوم مغفور جناب آقای سید علی‌اکبر صدر حاج سیدجوادی (قاضی بازنشسته‌ی دادگستری) را تسلیت عرض می‌کنیم و از خداوند بزرگ برای وجود نازنین شما و بازماندگان مکرم و فرزندان داغدار آن فقید سعید صبر و شکیبایی و برای آن عزیز از دست‌رفته غفران الهی مسألت می‌کنیم.

هیأت مشاوران علمی و کارکنان ماهنامه‌ی حافظ

بعد به شوخی به دکتر توکلی که «اهل اصطلاح» است، گفتم: من حالا مرحله‌ی «اقتضای» این مسأله و موضوع را می‌گویم، دیگر مراحل بعدی را شما خودتان باید دنبال کنید.

دکتر توکلی گفت: بفرمایید و مطمئن باشید که تا مرحله‌ی «فعلیت» شما را در جریان کار خواهیم گذاشت، مشروط بر این که نظراتان را - که یقیناً مبتنی بر مصلحت است - عملی و آسان تشخیص دهیم.

و دکتر سیروس غنی هم مرتباً سخنان دکتر توکلی را تأیید می‌کرد.

گفتم: من عقیده دارم که با یک ناشری وارد مذاکره شوید که این حافظ را همین جور که هست، بدون هیچ‌گونه تصرف و مداخله و «دست‌کاری»، به‌صورت کلیشه‌ی Facsimile چاپ کند و من نمی‌دانم آن سه بزرگواری که هر یک از شما مطالبه‌ی دستمزدی برای فراهم آوردن و چاپ این کتاب کرده‌اند، چه مبلغی را پیشنهاد کرده‌اند و تازه به فرض پرداخت آن مبلغ کتاب چه‌گونه و به چه صورتی منتشر خواهد شد، ولی یقین دارم که ناشری که عهده‌دار این